

## مرگ در آینه ادبیات فرانسه

شادی خاتمی\*

### چکیده

برای بررسی مرگ در ادبیات قرن بیستم فرانسه، باید طی یک نظر اجمالی به انسان در آینه مرگ و رویارویی وی با این واقعیت همیشه موجود پرداخت و سپس انعکاس آن را در صفحه تمام نمای ادبیات بررسی کرد. با توجه به حضور فراگیر مرگ در تمام انواع ادبی، می‌توان ارتباط مستقیم ادبیات و مرگ را به خوبی دریافت. این پدیده هر قدر هم استثنایی باشد، به طرز غیر قابل اجتنابی در محدوده زبان نیز جای داشته و زبان از هزاران سال پیش به دور این واژه تهی و مرموز، انبوهی از رویاها، داستان‌ها و هذیان‌ها تنیده است.

از طرفی انسان قرن بیست، با سابقه و حافظه تاریخی جنگ‌ها و مناقشات فلسفی و از هم گسیختگی باورهاش؛ با مرگ رابطه‌ای دیگرگونه دارد. به همین دلیل شخصیت‌های رمان‌های این قرن افرادی هستند تنها که در انزوای مطلق درون در مقابل معاک هولناک تنهایی بیرون، یسا می‌میرند و یا به زندگی خود پایان می‌دهند.

واژه‌های کلیدی: مرگ - خودکشی - اضطراب هستی - پوچی

---

\* دانش‌آموخته مقطع دکترای زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ دریافت مقاله ۸۹/۶/۱۱ ؛ تاریخ پذیرش مقاله ۸۹/۱۱/۱۹

### مقدمه:

در داستانی قدیمی که توسط نیچه نقل شده است، می‌خوانیم که پادشاه میداس<sup>۱</sup> مدت‌ها به دنبال شکار سیلن<sup>۲</sup>، همراه همیشگی دیونیزوس<sup>۳</sup>، خدای یونانی هنرهای تغزلی و احساسات بود و هنگامی که سرانجام او را به دام انداخت، چنین می‌اندیشید که این نیمه خدا در پاسخ پرسش او که بزرگترین آرزوی نوع بشر چیست؟ خواهد گفت: طلا. سیلن که تمایلی به پاسخ دادن نداشت، در مقابل اصرار وی چنین گفت که ای هم‌نژاد انسان - این موجود نگون بخت ناپایا، فرزند اتفاق و رنج، چرا مرا وادار به گفتن کلماتی می‌کنی که هیچ سودی برای تو ندارند؟ برآورده کردن

---

1 - Midas:

پادشاه اسطوره‌ای یونان که از فرط علاقه به طلا به ورطه جنون افتاده بود و می‌خواست دست به هر چه می‌زند تبدیل به طلا شود.

2 - Silène: نیمه خدای یونانی پسر هرمس و پدر خوانده و همراه همیشگی دیونیزوس

3 - Dionysos

بزرگترین آرزوی بشر در این دنیا، خارج از حد توان توسست؛ زاده نشدن، نبودن، هیچ بودن و حال آنچه بیش از همه به نفع توسست، مرگی آنی است.

باید چنین آغازید که مرگ تغییر اساسی آدمی است در اصل و اساس خویشتن و بدین گونه است که می‌توان گفت فقط انسان است که چنین می‌میرد. بسیاری از فلاسفه براین نکته هم باورند که آگاهی نسبت به مرگ است که انسان را از دیگر جانوران متمایز می‌سازد. در علم دیرینه شناسی، کشف آداب خاک سپاری یکی از عناصر اساسی برای تعیین درجه بیداری و پیشرفت اجتماعی هر دوره است.

سخن گفتن درباره مرگ قدمتی به بلندای خلقت خود انسان دارد. واژه‌های مربوط به این پدیده، تأثیری بارز در ساختار آثار و حتی بسیار عمیق تر، در قلب نوشتار داشته و مکانی است برای رویارویی آدمی با آنچه اجتناب ناپذیر است. اما برای بررسی و مطالعه مرگ در چارچوب و زمینه نوشتار، دشواری‌های بزرگی وجود دارد. چرا که مرگ همه جا هست و هیچ کجا نیست.

در این مقاله طی یک مرور اجمالی بر انعکاس مرگ در جریان‌های ادبی قرون وسطی تا قرن بیست، برای دریافت چگونگی انعکاس این واقعیت در قالب واژه‌ها و از قلم نویسندگانی که هر کدام نماینده برهه‌ای از فراز و فرودهای قرن بیستمی پرتلاطم هستند، به بررسی موضوع مرگ در قرن اخیر پرداخته شده است.

## بحث و بررسی:

در قرون وسطی نوعی خویشاوندی و همزیستی بین مردگان و زندگان وجود دارد. قبل از قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی، مرگ یک پدیده جمعی و در عین حال موضوعی هراس آور تلقی می‌شود. از قرن ۱۱ میلادی است که مرگ در هیبتی انسانی تصویر می‌شود. تصویری که نشانی از زندگان دارد و نه مردگان، و درگذشتگان صورت‌هایی درخشان

داشته و در حال آرمیدنند. ولی از قرون ۱۳ تا ۱۵ مرگ به صورت دروگری نمایانده می‌شود که به درو زندگان مشغول است. در طی قرون ۱۶ تا ۱۷ مرگ موضوعی هراس آور تلقی می‌شود و این پدیده در تخیلات و تصورات نویسندگان جایی بزرگ اشغال می‌کند. چنان که در جهان بینی باروک، استعاره‌ها و تشبیهات ارزشی دیگر گونه می‌یابند. ادبیات باروک، ادبیات اضطراب او وحشت است که مرزهای اوهام و واقعیت را از میان برداشته و مرگ و زندگی را در هم می‌آمیزد. مرزها به چه کار می‌آیند هنگامی که هستی در تحول بی‌امان، آدمیان - این رهگذران سایه وار را - در دنیایی که مجال درنگی در آن نیست به سوی مرگ می‌راند. هاله‌ای بی‌نهایت مرگ بار که زندگی را احاطه کرده است. اما راسین با کلاسیسیسم، از راه رسیده، از عشق یک ماشین جنگی واقعی می‌سازد که اول از همه شخصیت‌های اصلی نمایشنامه‌هایش را خرد می‌سازد. آنان موجودات بی‌رحمی هستند که گاه به گاه مرگ برای آنان تنها راه رسیدن به پیروزی است.

" این قلب من است، جایی که دست تو باید بر آن ضربه بزند. " (ادبیات قرن

۱۷، ۱۹۸۷م، ۲۳۸)

می‌توان چنین گفت که پس از استیلای کامل کلاسیسیسم در حیطه ادبیات داستانی و نمایشی در قرن ۱۷؛ دیگر کمتر شاهد نوشتارهای مربوط به مردگان در رمان‌ها و اشعار و نمایشنامه‌ها هستیم.

با قرن ۱۸ که دوران مدرن آغاز می‌شود، فلاسفه روشنگری، اضمحلال جسم آدمی را با اولویت دادن به سلطه طبیعت، بیان می‌کنند. نویسندگان این دوره، با نوعی دقت و ظرافت به موضوع مرگ در زندگی روزمره و همچنین در بطن نوشتار می‌پردازند بی‌آن که هرگز منکر وحشت آدمی از مرگ شوند.

"اگر زندگی را دوست بداریم از مرگ خواهیم هراسید." (ادبیات قرن ۱۸،<sup>۱</sup> ۱۹۸۷،

م، ۲۴۰)

و این همان چیزی است که ولتر و دیدرو، نیز بسیار به آن پرداخته اند. در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ م شاهد ظهور داستان ها و زندگی نوشت هایی با خمیر مایه خودکشی می‌باشیم. در واقع، از نیمه دوم قرن ۱۸ مرگ خود خواسته، به دور از هر گونه خود داری و منهیات اخلاقی تبدیل به موضوعی اساسی در ادبیات می‌گردد. در قرن ۱۹ م با انبوهی از رمان ها و نوشتارهایی روبرو می‌شویم که مرگ با سطر سطر آن تنیده شده و کلمات و تصاویر، ترجمان نگرش و تجلی مرگ هستند.

آتالا<sup>۲</sup>، اثر شاتوبریان، داستان رنج زندگی است. رنج هستی و رنج ریشه کن شدن. رنج مرگ، سوگواری و ناممکن بودن عشق.

ویکتور هوگو در آثارش، بیهودگی برخی قوانین موجود را به خوبی بیان می‌کند. به نظر وی مادامی که ذلت و حقارت بشر، سقوط زنان بر اثر فقر و تحلیل رفتن و آوارگی وجود دارد، مصیبت نامه و مرگ روزمره بشری پایانی نخواهد داشت.

"مادر بزرگ پیری آن جا بود و می‌گریست

[...] دهان کودک

رنگ پریده، باز مانده بود

و مرگ نگاه گریز پایش را در خود غرق می‌کرد." (ادبیات قرن ۱۹،<sup>۳</sup> ۱۹۸۷، م، ۹۸)

برای تئوفیل گوتیه، مرگ در اشکال متعددی جلوه گر می‌شود که "هزار چهره

است و تنها صورتک عوض می‌کند."

1 - Henri Mitterand, *Littérature de XVIIIème siècle*

2 - Atala

3 - Henri Mitterand, *Littérature du XIXème siècle*

و در آوازه‌های *مالدورور*<sup>۱</sup>، اثر لوتره آمون، با موجاموجی از اضطراب و کابوس و هذیان و مرگ مواجه هستیم.

"از احساس باز شدن بال‌های سیاه مرگ که بر فراز شانه ام افراشته می‌شد احساس رضایت می‌کردم" (لوتره آمون<sup>۲</sup>، ۱۹۶۹م، ۲۵۷)

با رسیدن به دوران رئالیسم، نیز مرگ همچنان در داستان‌ها فرمان می‌راند. فلوبر، مرگ قهرمان داستانش - *اما بواری*<sup>۳</sup> - را بسیار واقعی و به دور از تخیل توصیف می‌کند. توصیفی از جان‌دانی بسیار دشوار و وحشت‌آور. *اما بواری* خود قربانی و کشته‌داستان‌ها و اشعار رومان‌تیک والتر اسکات و لامارتین است، که مولود رویاهایی در قلب و روح وی بودند که هرگز به واقعیت نپیوستند.

### ترجمان مرگ در ادبیات قرن بیست

با رسیدن به اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ و با آثار پروست شاهد تعبیری دیگر گونه از زمان و مرگ می‌باشیم. زمان "پروستی"، زمان بیولوژیکی صرف نیست. همچنین دقیق‌گذرنده بر عقربک‌های ساعت هم نیست؛ بلکه زمانی است که با تحلیل جسم و جان و در نهایت مرگ واقعیت می‌یابد. زمان باطنی فرد که با آرزوها و تمایلات، حسرت‌ها، عشق‌ها و در نهایت با داستان و تاریخچه روحی او تنیده شده است. در آثار پروست، اتاق‌ها و مکان‌های دربسته جایگاه تولد، زندگی و مرگند. اتاق‌هایی که شاهد احتضار، شکنجه روحی و اخلاقی قهرمانانی هستند که در انتظار مرگند.

1 - *Les chants de Maldoror*

2 - *Lautréamont*

3 - *Emma Bovary*

از دیگر سو، در آثار پروست زمان فرا رسیدن خواب نیز به مانند احتضاری جانکاه تصویر شده. چنان که ژان سانتوی<sup>۱</sup>، قهرمان داستانش به همین نام:

"می خواست در روشنایی باقی بماند، و روشنایی را از خاموش شدن باز داشته و

با خود تا مرگ ببرد". (پروست<sup>۲</sup>، ۱۹۷۴م، ۲۰۵)

اما مرگ، خود کشی، نکبت و ادبار در آثار ادبی قرن بیستم موضوعاتی انتزاعی نیستند که فقط زاییده تخیل نویسنده باشند، بلکه واگویی تجربیات عینی او می باشند؛ در مقابله با تهاجم‌ها، اضطراب‌ها و ناامیدی‌های ناشی از دو جنگ جهانی و مرگ و ویرانی. نماد آینده‌ای تاریک که آدمی را وادار می‌کند به علل بی‌رحم و واقعی ناامیدی-اش بیانده‌شد و هستی خود را به صورت علامت سؤالی ببیند که پیش روی مسئله لاینحل ناامیدی حک شده است. به دیگر سخن، تعلیق و ریشه کن شدن فرد، نزد نویسندگان قرن بیستم بر گرفته از دیدگاه نیهیلیستی از دنیا می‌باشد؛ در جامعه‌ای از هم پاشیده و تهی شده از هر بنیاد انسانی و اخلاقی، که کار کرد و اعمال انسانی نیز نمی‌تواند دارای هیچ گونه قاعده‌ای باشد. آدمی از سویی درگیر خود و دنیای درون خود است و از سوی دیگر، با دنیای بیرون از خود نیز در برخوردی دردناک و همیشگی است. او از خود و دیگران ناخشنود است و این موجود تنها از جامعه بریده، در انتهای خود به سر می‌برد:

"سرگردانی میان زندگی و مرگ یا میان مرگ و زندگی" (برود<sup>۳</sup>، ۱۹۹۲م، ۵۲)

در چنین تعلیقی است که نویسنده آنچه را که در سکوت بر او گذشته بر زبان می‌آورد و مرگ همیشه سرانجام یک تجربه شخصی است. مرگی که در دوران جنگ و پس از آن انعکاس تشویش و اضطرابی اجتماعی، تفکرات و ایدئولوژی‌های زیر و رو

1 - Jean Santeuil

2 - Marcel Proust

3 - Michel Braud

شده و تاریخی سنگدل و خشونت بار است. اما آنچه از قلم نویسندگان این نسل جاری می‌شود، نه تصویر محدود یک دوره، که برآیند تجلی دیدگاهی است که در طی قرون بر حافظه تاریخی این نویسندگان منتقل شده است.

شاید اگر آدمی جاودانه بود کمتر از مرگ می‌هراسید، یا که مرگ دیگر نهایت همه چیز نبود. اما از دیگر سو، جاودانگی نیز می‌توانست هراس از مرگ را دو چندان کند؛ چرا که آنچه ما در طی زندگی این جهانی خود انجام می‌دهیم، نتایجی ابدی می‌داشت. بهشت یا جهنم برای همیشه؛ و این سرانجام بس بی‌رحمانه و سنگین است. اما آدمیان در تمامی دوران در گریز از مرگ بوده‌اند. ولی مرگ همیشه همان آخر بازی<sup>۱</sup>، اثر بکت است که باعث بروز اضطراب همیشگی در هستی می‌گردد. و مرگ در انتهای زمان ایستاده است. در تئاتر پوچی یونسکو و بکت، آدمیان دیوارهای غیر قابل عبوری هستند در برابر هم و همه راهی ناکجاآباد. در نمایش آخر بازی، کلاو<sup>۲</sup> پس از بالا رفتن پرده چنین می‌گوید: "تمام شد". روی صحنه دکوری وجود ندارد و تنها مرگ است که بر آن جا سایه افکنده.

"تمام خانه بوی تعفن جسد می‌دهد." (بکت<sup>۳</sup>، ۱۹۷۵م، ۶۵)

از همان اول، بازی به آخر رسیده و زندگی در سایه مرگ به پیش می‌رود و زندگی ما، همچنان که ما با آن به سوی فردا می‌رویم چیزی نیست جز ویرانی و مرگ. ما این جا هستیم برای مردن.

تراژدی در انتظار گودو<sup>۴</sup>، تجربه و تلاش یافتن مفهوم و معنایی است در دنیای بی مفهوم و پوچ. تراژدی سرنوشت بشر همان اول توسط استراگون<sup>۵</sup> بیان می‌شود.

1 - Fin de partie  
2 - Clov  
3 - Samuel Beckett  
4 - En attendant Godot  
5 - Estragon



"هیچ کاری همیشه کرد" (بکت، ۱۹۹۱م، ۹)

و مرگ پایان تمام رنج هاست هنگامی که استراگون با دیدن درختی بی برگ می گوید: "گریه ها به آخر رسید." (همان، ۷۵)

ولادیمیر، و استراگون به خودکشی می اندیشند بدون باور این نکته که خودکشی راه حلی برای تغییر این سرنوشت باشد. در واقع انتظار گودو در این نمایشنامه، انتظار مرگی است که همه دستخوش آن خواهیم بود.

پادشاه می میرد<sup>۱</sup> اثر یونسکو داستان یک احتضار است که با اعلام حضور مرگی قریب الوقوع آغاز می شود. در دومین قسمت نمایش، محیط تاریک تر و وهم آلوده تر می شود. یونسکو در پی دفع ابلیس وحشت از مرگ است که در تمامی عمر او را تسخیر کرده بود و وابستگی اش را به زندگی در شخصیت پادشاه تجلی می دهد.

برنانوس نیز مانند یونسکو از مرگ در هراسی دائمی است. کشیش جوان، قهرمان داستان *خاطرات یک کشیش روستا*<sup>۲</sup> نیز نماد این وحشت او از مرگ است.

آندره مالرو، آخرین کلمات برنانوس را در بستر مرگ چنین باز می گوید.

"می بینید من میخندم: و با این حال هیچ تمایلی به لبخند زدن ندارم. ولی من تا زمانی که بمیرم لبخند خواهم زد." (مونیه<sup>۳</sup>، ۱۹۵۳م، ۴۵۶/۱)

اما در این دنیای پوچ و ناپایدار کودکان نیز از گزند دردناک مرگ در امان نیستند. ساگون<sup>۴</sup> در اثر موریاک، ثمره ازدواج ناهمگون مردی عامی با دختری جاه طلب است که از بخت بد شباهت غریبی نیز به پدر خود دارد. قربانی نفرت مادر، گی یو<sup>۵</sup>، که توسط وی "کثافت" نامیده می شود، برای رهایی از بی مهری مادرش، چاره ای جز

1 - *Le Roi se meurt*

2 - *Le Journal d'un curé de campagne*

3 - Monnier

4 - Sagouin

5 - Guillou

کشتن خود نمی بیند. در نهایت پدر و پسر نگون بخت که آماج نفرت همسر و مادر هستند، دست در دست هم قدم به دیار عدم می گذارند تا شاید واقعیت زندگیشان را در رخوت خوابی ابدی از یاد ببرند.

اما برای باردامو<sup>۱</sup>، قهرمان داستان سلین، زندگی سفری است به انتهای شب، به ماورای مرگ. در مجموع مشقات مالی که باردامو درگیر آن است، فقر و نداری، استعمار، آز و طمع و بدبختی بیمارانش باعث می شود که او در تمام احوال تماشاگر نمایش مرگ باشد. برای سلین، فساد و تباهی جزئی از طبیعت خود آدمی است. طبیعتی که او را در چارچوب مرگ معنا می کند و سلین این مرگ را بخش اصلی نمایش می داند. در نظر او مرگ واپسین لحظه است و عده ای از انسان ها از سال ها پیش بی آنکه بدانند مردن را آغاز کرده اند.

اما در میان کورسوهای نادر، درسراب یک سرگرمی یا خستگی، زندگی پیش رو که تا گستره تنهایی کشیده شده مرگ را سخت تر و سخت ترمی نماید و مفهوم اساسی مرگ در همین است که هر آن چه را پیش رو وجود دارد علاج ناپذیر می سازد.

"تراژدی مرگ درین است که زندگی را به سرنوشتی تبدیل می کند که هیچ چیزی نمی تواند آن را جبران کند". (مالرو، ۲، ۱۹۷۰م، ۶۷)

و با وجود تمامی این ها مالرو زندگی را پاس می دارد.

"آن که خود را می کشد به دنبال تصویری می دود که خود ساخته است. آدمی

هرگز برای بودن خود را نمی کشد". (همان، ۲۰)

قهرمانان مالرو همگی بر ضد شب هستند و بر ضد سیاهی و مرگ. بودن یعنی در جاده زندگی گام برداشتن.

1 - Bardamu

2 - André Malraux

" برای مردن نیست که من به مرگ خود می‌اندیشم، به خاطر زندگی است."

(مالرو، ۱۹۴۶م، ۱۷۹)

اما مرگ در آثار سارتر نقطه مقابل آثار مالرو است. اغلب گفته می‌شود ادبیات اگزیستانسیالیستی، ادبیاتی تراژیک و غمناک است. این غم و اندوه ناشی از هراس انسان از افتادن در دام پوچی زندگی و مرگ و نابودی است و انسان در مواجهه با مرگ است که به درک "وجود" و "هستی" می‌رسد. شخصیت‌های نمایش در بسته در عین حال قربانی و جلادند. مردگانی که حس دارند و صحبت می‌کنند. در این نمایش، سارتر مرگ را تا لحظه پایان امکان "انتخاب" و "آزادی" توصیف می‌کند.

در بیشتر آثار سیمون دو بو وار نیز ما شاهد درون مایه مرگ هستیم و در می‌یابیم که مرگ همیشه او را از بیرون تهدید می‌کند و با گذر سن راوی - نویسنده - رابطه و برخورد او با مرگ نیز تغییر می‌یابد. احتضار نزدیکان سیمون دو بو وار در تصویر و توصیف احتضار قهرمانانش به خوبی مشهودست. هلن قهرمان داستان خون دیگران<sup>۱</sup> تمام شب میان مرگ و زندگی در نوسان است و قبل از سپیده آخرین نفس را می‌کشد. ولی همه می‌میرند<sup>۲</sup> داستان مردی است که با نوشیدن اکسیر جاودانگی، به شکنجه زندگی جاودان گردن می‌نهد. او اکسییر را از درویش پیری می‌پذیرد:

" من [درویش] از مرگ در هراسم، ولی زندگی ابدی بسیار طولانی است."

(دو بو وار،<sup>۳</sup> ۱۹۴۶م، ۱۳۸)

برای دیگر نویسنده این دوره، آلبر کامو، انسان گرفتار پوچی، انسانی است که می‌گوید نه. به عقیده کامو مرگ است که به زندگی معنا می‌دهد. مرکز ثقل بیشتر داستان‌های کامو حول محور مرگ می‌گردد. در واقع پوچی دنیا برای کامو محرک و

1 - *Le sang des autres*

2 - *Tous les hommes sont mortels*

3 - *Simone de Beauvoir*

مشوقی است برای حرکت. وی در رمان بیگانه<sup>۱</sup> بی تفاوتی انسان در مقابل مرگ را به تصویر می‌کشد. برای مورسو<sup>۲</sup> همه محکوم به مرگ هستند؛ حال چه فرقی می‌کند بعد از اتهام به قتل یا به دلیل گریه نکردن در تدفین مادر. به نظر او انسان پس از مرگ کمتر احساس تنهایی خواهد کرد.

" برای این که کمتر احساس تنهایی کنم، تنها می‌توانستم آرزو کنم که تماشاچیان زیادی در روز اعدام وجود داشته باشند." (کامو<sup>۳</sup>، ۱۹۷۰م، ۱۰۷)

مورسو بدون هیچ ادعا و بن مایه قهرمانی، به خاطر واقعیت مرگ را گردن می‌نهد. او به خوبی می‌داند زندگی به همان اندازه بی‌محتوی است که مرگش:

" در جامعه ما، هر کسی که در خاک سپاری مادرش نگرید، امکان محکوم شدن به مرگ را دارد."

### نتیجه گیری:

با توجه به حضور همیشگی و فراگیر مرگ در تمام انواع ادبی و نمایشی، می‌توان نتیجه گرفت، در زبان است که مرگ موجودیت می‌یابد. می‌توان چنین گفت که ادبیات در وهله نخست از نظریات و ایده‌ها تشکیل نشده، بلکه ساختاری است از کلمات و پس از آن تصاویر، اوهام و داستان‌ها و تاریخ. و باز این ادبیات است که حامل این بار سنگین می‌باشد. از دیگر سو، مرگ مهم ترین واقعیت زندگی انسان است و اندیشیدن به این موضوع باعث ایجاد پرسش اساسی مفهوم زندگی می‌شود. پرسشی که در انواع گونه‌های ادبی به اشکال گوناگون تصویر می‌شود. مرگ در ادبیات مفهومی دو چهره

1 - *Étranger*  
2 - *Meursault*  
3 - *Albert Camus*

است که نه تنها در متن و چارچوب اثر تجلی می‌یابد، بلکه در خوانش آن نیز مفهومی دوباره به خواننده القا می‌کند.

چنان که گفته شد، ادبیات وظیفه سنگین انعکاس و بازگفت تمام زوایای هر عصر و دوره را نیز بر دوش می‌کشد و چنین است که با بررسی مرگ در آینه ادبیات چنین در می‌یابیم که انسان درگذر خود از فراخنای تاریخ و در رویارویی با واقعیات ملموس هستی‌اش تنها از مرگ و به مرگ گریخته است. و با ورق زدن برگ برگ تاریخ و خوانش آشفستگی‌ها و رسیدن به قرن بیستم، می‌توان دریافت، چگونه انسان این عصر، در رو در رویی با ضعفش، در غلبه بر اضطراب هستی و در ناتوانی‌اش برای رهایی از انزوای بی‌پایان خود، محکوم به همزیستی با واقعیتی ملموس و همیشه حاضر به نام مرگ می‌شود که تمامی این فراز و فرودها و گریزها و پناه جستن‌ها در چارچوب کلمات و داستان‌ها و از زبان شخصیت‌هایی که هر کدام برآیند زندگی، تجربیات و جهان بینی خالق خود هستند، باز گفته می‌شوند. شخصیت‌هایی که به نام مرگ به کشتن زندگی مشغولند.

## منابع:

- 2- BEAUVOIR, Simone, *Tous les hommes sont mortels*, Paris, 1946
- 3- BEAUVOIR, Simone, *Mémoires d'une jeune fille rangée*, Paris, 1958
- 4- BEAUVOIR, Simone, *La Vieillesse*, Paris, 1970
- 5- BEAUVOIR, Simone, *L'Invité*, Paris, 1943.
- 6- BEAUVOIR, Simone, *Les Mandarins*, Paris, 1954.
- 7- BEAUVOIR, Simone, *La Force de l'Âge*, Paris, 1960.
- 8- BEAUVOIR, Simone, *Le sang des autres*, Paris, 1945.
- 9- BEAUVOIR, Simone, *La Cérémonie des adieux*, Paris, 1981.
- 10- BEAUVOIR, Simone, *Les bouches inutiles*, Paris, 1972.
- 11- BECKETT, Samuel, *En attendant Godot*, Paris, 1991.
- 12- BECKETT, Samuel, *Fin de partie*, Paris, 1975.
- 13- BERNANOS, Georges, *L'Imposture*, Paris, 1961.
- 14- BERNANOS, Georges, *La Joie*, Paris, 1961.
- 15- BERNANOS, Georges, *La Nouvelle histoire de Mouchette*, Paris, 1985.
- 16- BRAUD, Michel, *La Tentation du suicide dans les écrits autobiographiques*, Paris, 1992.
- 17- BRENIFIER, Oscar, *Le Temps, l'Existence et la Mort*, Paris, 2002.
- 18- CAMUS, Albert, *Le Mythe de Sisyphe*, Paris, 1942.
- 19- CAMUS, Albert, *L'Étranger*, Paris, 1970.
- 20- CAMUS, Albert, *L'homme révolté*, Paris, 1970.
- 21- CAMUS, Albert, *Les Justes*, Paris, 1950.
- 22- CAMUS, Albert, *La Peste*, Paris, 2005.
- 23- CAMUS, Albert, *Œuvre Complètes*, Paris, 1985.
- 24- CAMUS, Albert, *Théâtre, Récits, Nouvelles*, Paris, 1993.
- 25- CÉLINE, Louis-Ferdinand, *Mort à Crédit*, Paris, 1988.
- 26- DÉCOTE, Georges, *Itinéraire Littéraire XVII<sup>ème</sup> siècle*, Paris, 1988.
- 27- GAILLARD, Paul, *Camus*, Paris, 1973.
- 28- GREEN, André, *La Lettre et la Mort*, Paris, 2003.
- 29- HALBWACHS, Maurice, *Les Causes du suicide*, Paris, 2002.
- 30- JANKÉLÉVITCH, Vladimir, *La Mort*, Paris, 1977.
- 31- LAUTREAMONT, *Les chants de Maldoror*, Paris, Garnier, 1969.
- 32- MALRAUX, André, *La Condition humaine*, Paris, 1946.
- 33- MALRAUX, André, *La Voie Royale*, Paris, 1970.
- 34- MALRAUX, André, *La tentation de l'Occident*, Paris, 1970.
- 35- MALRAUX, André, *Les Noyers d'Altenbourg*, Paris, 1950.
- 36- MALRAUX, André, *Les Conquérants*, Paris, 1928.
- 37- MINOIS, Georges, *Histoire du Suicide*, Paris, 1995.
- 38- MITTERAND, Henri, *Littérature du XVII<sup>ème</sup> siècle*, Paris, 1987.
- 39- MITTERAND, Henri, *Littérature du XVIII<sup>ème</sup> siècle*, Paris, 1987.
- 40- MITTERAND, Henri, *Littérature du XIX<sup>ème</sup> siècle*, Paris, 1987.
- 41- MONNIER, E., *Malraux, Camus, Sartre, Bernanos*, Paris, 1953.
- 42- PICARD, Michel, *La littérature et la mort*, Paris, 1995.
- 43- PROUST, Marcel, *Les plaisirs et les jours*, Paris, 1971.

- 44- PROUST, Marcel, *Jean Santeuil*, Paris, 1974.
- 45- PROUST, Marcel, *Le Temps retrouvé*, Paris, 1974.
- 46- ROUSSET, Jean, *La Littérature de l'âge baroque en France*, Paris, 1985.
- 47- SARTRE, Jean-Paul, *La Nausée*, Paris, 1938.
- 48- SARTRE, Jean-Paul, *L'Être et le Néant*, Paris, 1945.
- 49- <http://innover.fre.fr>.
- 50- <http://66.249.93.104>
- 51- <http://chez.com/chatim3.htm>
- 52- <http://www.crdp.montpellier.fr>